



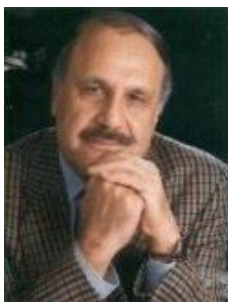
۲۰۱۵/۱۱/۲۰

م. نسیم اسیر

ملک الشعراى افغان ها در غربت

پاسبان دزد!!!

وطن کلمه مقدسی است در پرستشگاه انسانیت، انسان موجودی است پیوند خورده با محدوده ای از



خاک و آب که در محیط و فضایش نمو می کند، از هوایش بهره می گیرد و به درجه کمال می رسد، از همین جاست که به نام مادروطن در سلول های بدن نفوذ می کند و عشقش بر همه عواطف مستولی می باشد. منظومه ای دارم که به یاد زادگاه محبوبم افغانستان در دوران سردمداری خلق و پرچم در سایه اتحاد جماهیر شوروی، با بدعت ها و ناروایی هایی که بر مردم روا می داشتند سروده شده است:

پاسبان درد

از بساط درد های بیکران آید همی
قصه ای گرسر نمایم، داستان آید همی
مشرکان ره یافته، نا محرمان آید همی
از رژیم جنگ بنیاد زمان آید همی
مهربان گوید، مگر نامهرمان آید همی
شیوه وارونه زین بدخصلتان آید همی
شعله در خار و خس این بوستان آید همی
داستان حق ز جمع راستان آید همی

یادم ازویرانی افغانستان آید همی
بس دلم آماجگاه درد های میهن است
درحریم کعبه آمال مردم، حسرتا
ادعای صلح کردن، خون مردم ریختن
چشم یاری از رژیم خانه ویران کن خطاست
دوستی در دشمنی، یا دشمنی در دوستی
دست گلچین کرده تا آهنگ تاراج چمن
راستی میخواستی از کجروان هرگز مخواه

حافظ ناموس مردم خود به قید ننگ نیست
دیورنگ آدمیت می زند برخویشتن
ما به رزم و جان سپاری امتحان ها داده ایم
ای فلک از شعله بازی های ما حیرت مکن
خون جانبازان حق زیب بهار کشوراست
دزد بنگر، در لباس پاسبان آید همی
گرگ وحشی در گذرگاه شبان آید همی
چرخ ما را از چه بهر امتحان آید همی
طفل این حشمتسرا آتش به جان آید همی
شوکت این بوستان ازباستان آید همی

بیتوای مام وطن گرچه «اسیرت» پیرشد
گر در آغوش تو برگردد جوان آید همی

م. نسیم «اسیر» ۶ جون ۱۹۸۷م، بن المان

